

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۷۱ - ۲۵۱

زبان اخلاقی قرآن در پنج قرن نخست هجری: از فهم عملی تا تبیین کلامی و فلسفی

سید حاتم مهدوی نور^۱علی شمس آریان^۲

چکیده

قرآن کریم به عنوان مهم‌ترین منبع تعلیم اسلامی، سرشار از آموزه‌های اخلاقی است. زبان اخلاقی قرآن که شامل اوامر و نواهی، تشویق‌ها و اندازها، و توصیف فضائل و رذائل است، نقش اساسی در شکل‌دهی به فرهنگ و تمدن اسلامی داشته است. بررسی تاریخی درک و تفسیر این زبان اخلاقی از قرن اول هجری تا قرن پنجم هجری نشان می‌دهد که برداشت مسلمانان از مفاهیم اخلاقی قرآن در طی این دوره دستخوش تحول بوده است. در قرن اول هجری، مسلمانان نخستین با سادگی و بی‌واسطگی با آیات اخلاقی مواجه می‌شدند و این آیات به صورت مستقیم در شکل‌گیری رفتار فردی و اجتماعی آنان اثر می‌گذاشت. به تدریج در قرون دوم و سوم هجری با ظهور مکاتب مختلف تفسیری - اعم از نقلی و عقلی - و پیدایش مباحث کلامی درباره خوبی و بدی عقلی، تفسیر زبان اخلاقی قرآن عمق و پیچیدگی بیشتری پیدا کرد. در قرون چهارم و پنجم هجری نیز با توسعه تفاسیر کلاسیک و ورود اندیشه‌های فلسفی به حوزه علوم اسلامی، فهم زبان اخلاقی قرآن ابعاد جدیدی یافت؛ متکلمان و حکیمان مسلمان تلاش کردند نظام اخلاقی قرآن را به صورت استدلالی و نظام‌مند تبیین کنند. در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، سیر تحول زبان اخلاقی قرآن در پنج قرن نخست اسلامی بررسی شده است. فرضیه مقاله آن است که زبان اخلاقی قرآن از حیث اصول بنیادین اخلاقی پایدار مانده، اما در سطح تفسیر، تحلیل و کاربرد تاریخی، از فهم مستقیم و عملی مسلمانان نخستین به سوی تحلیل‌های نقلی، کلامی، عقلی و فلسفی تحول یافته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که اگرچه اصول بنیادین اخلاقی قرآن (مانند عدالت، صدق، امانت و عفو) در طول این دوران ثابت مانده، اما شیوه بیان و تفسیر این مفاهیم از شرح‌های ساده آغازین به تحلیل‌های عمیق‌تر عقلی و فلسفی تغییر یافته است. این تحول تحت تأثیر عوامل گوناگون فکری، فرهنگی و اجتماعی رخ داده، هرچند پیوستگی تعلیم اخلاقی قرآن در بطن سنت اسلامی حفظ شده است. در پایان، ضمن جمع‌بندی روند تطور زبان اخلاقی قرآن، به پایداری نسبی معناهای اخلاقی در عین انعطاف‌پذیری تفاسیر اشاره شده و پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آینده در زمینه زبان اخلاقی و تأثیرات آن بر تمدن اسلامی ارائه گردیده است. نوآوری پژوهش در پیوند دادن تحلیل زبانی، تاریخ تفسیر و فلسفه اخلاق اسلامی برای توضیح پویایی و پایداری هم‌زمان زبان اخلاقی قرآن است.

واژگان کلیدی

قرآن، اخلاق اسلامی، زبان قرآن، تفسیر قرآن، مکاتب تفسیری، معتزله، فلسفه اخلاق اسلامی، عدالت، صدق، امانت، عفو.

۱. دانشیار گروه معارف اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
(نویسنده مسئول)

Email: hmahdavinoor@iau.ac.ir

۲. هیأت علمی وابسته گروه معارف اسلامی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: ali.shamsariyan@iau.ir

پذیرش نهایی: ۱۴۰۵/۴/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۱/۱۸

طرح مسأله

اهمیت زبان اخلاقی قرآن در تمدن اسلامی انکارناپذیر است. قرآن کتابی است که بخش عمده‌ای از پیام خود را به تربیت اخلاقی مخاطبان اختصاص داده و مسلمانان از همان آغاز، آیات اخلاقی آن را راهنمای رفتار فردی و جمعی خود قرار داده‌اند (Nasr, 2002). مفاهیمی چون عدالت، راستی، امانت‌داری، گذشت، احسان و ده‌ها فضیلت دیگر که در قرآن مورد تأکید قرار گرفته، سنگ‌بنای شکل‌گیری ارزش‌های اخلاقی در جامعه اسلامی بوده است. به بیان دیگر، قرآن نه تنها احکام و عقاید، بلکه نظامی اخلاقی را نیز به ارمغان آورد که هویت امت اسلامی را در سده‌های نخستین رقم زد. (Draz, 2008)

با گذشت زمان و گسترش تمدن اسلامی، پرسش‌هایی در مورد چگونگی تفسیر و به‌کارگیری تعالیم اخلاقی قرآن پدید آمد. ضرورت بررسی تحولات درک و تفسیر زبان اخلاقی قرآن از قرن اول تا پنجم هجری از آن‌روست که این دوره، زمان شکل‌گیری و تطور عمده علوم اسلامی از جمله علم تفسیر و علم کلام است. در این بازه زمانی، مسلمانان از مواجهه مستقیم با متن قرآن به سوی نظام‌مند کردن فهم خود از آن حرکت کردند. پرسش‌های جدید درباره معنای دقیق مفاهیم اخلاقی، نسبت عقل و وحی در شناخت خوب و بد، و کاربرد تعالیم قرآن در شرایط متغیر اجتماعی مطرح شد (Watt, 1973). اهداف پژوهش حاضر آن است که سیر تاریخی تفسیر اخلاقی قرآن در پنج قرن نخست را ترسیم کرده، تغییرات و استمرارهای موجود در برداشت‌های اخلاقی را تبیین کند. دامنه زمانی پژوهش از نزول قرآن و عصر صحابه در قرن نخست هجری آغاز شده و تا اواخر قرن پنجم هجری را که زمان بالندگی تفاسیر کلاسیک و شکل‌گیری نخستین نظام‌های فلسفه اخلاق اسلامی است، در بر می‌گیرد.

فرضیه اصلی پژوهش آن است که زبان اخلاقی قرآن در پنج قرن نخست اسلامی از حیث اصول بنیادین، ثبات معنایی داشته، اما از حیث شیوه فهم، تبیین و کاربرد، دچار تحول تاریخی شده است. به بیان دقیق‌تر، مفاهیمی مانند عدالت، صدق، امانت، عفو، احسان و تقوا در سراسر این دوره به عنوان ارزش‌های بنیادین و الزام‌آور باقی مانده‌اند، اما نحوه تفسیر آن‌ها از فهم ساده، عملی و مصداقی در قرن نخست، به تبیین‌های روایی، کلامی، عقلی، فلسفی و گاه عرفانی در قرون بعدی گسترش یافته است. بنابراین، مقاله بر این فرضیه متمرکز است که تحول زبان اخلاقی قرآن به معنای تغییر یا نسبی شدن اصل ارزش‌های قرآنی نیست، بلکه نشان‌دهنده گسترش ظرفیت تفسیری و اخلاقی آن‌ها در مواجهه با مسائل تازه فکری، اجتماعی و تمدنی است.

از این جهت، جنبه اخلاقی مقاله در مرکز بحث قرار دارد؛ زیرا مسئله اصلی مقاله صرفاً این

نیست که مفسران مسلمان آیات قرآن را چگونه معنا کرده‌اند، بلکه این است که این معانیدن‌ها چگونه در شکل‌دهی به رفتار اخلاقی، مسئولیت انسانی، عدالت اجتماعی، تهذیب نفس و سامان‌دهی رابطه انسان با خدا و خلق اثر گذاشته است. زبان اخلاقی قرآن، زبان الزام، هدایت، تربیت و مسئولیت است؛ از این‌رو بررسی تاریخی آن نشان می‌دهد که مسلمانان چگونه از متن قرآن برای تعریف فضیلت، تشخیص رذیلت، توجیه تکلیف، تقویت وجدان اخلاقی و تنظیم حیات فردی و جمعی خود بهره برده‌اند.

روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی و تاریخی است؛ بدین معنا که ابتدا مفهوم «زبان اخلاقی» در قرآن تعریف می‌شود، سپس وضعیت تفسیر اخلاقی قرآن در هر دوره تاریخی به تفکیک بررسی می‌گردد و در نهایت ویژگی‌های کلی تحول زبان اخلاقی قرآن استخراج می‌شود. منابع مورد استفاده شامل تفاسیر قرآن (از روایات منقول از صحابه تا تفاسیر مفسران بزرگی چون طبری و زمخشری)، آثار اخلاقی و کلامی مسلمانان (از رسائل زهد گرفته تا آثار فیلسوفانی مانند فارابی و ابن‌مسکویه) و پژوهش‌های معاصر در زمینه تاریخ تفسیر و اخلاق اسلامی است. امید است که این بررسی تاریخی، تصویری روشن از پویایی و پایداری زبان اخلاقی قرآن در سده‌های نخستین اسلام ارائه دهد و زمینه‌ساز تحقیقات بیشتر درباره نقش قرآن در شکل‌دهی اندیشه اخلاقی در تمدن اسلامی باشد.

با وجود اهمیت زبان اخلاقی قرآن، آثار موجود هر یک تنها بخشی از این مسئله را بررسی کرده‌اند. ایزوتسو در تحلیل مفاهیم اخلاقی - دینی قرآن، بیشتر بر ساختار معنایی واژگان کلیدی قرآن تمرکز کرده و نشان داده است که مفاهیمی چون ایمان، تقوا، عدل و کفر در شبکه‌ای معنایی معنا می‌یابند؛ اما اثر او کمتر به سیر تاریخی تفسیر این زبان در قرون نخستین اسلامی می‌پردازد. دراز نیز در اخلاق قرآن، نظام اخلاقی قرآن را از حیث اصول، ارزش‌ها و غایات تربیتی بررسی کرده است، اما بحث او بیشتر ناظر به ساختار درونی اخلاق قرآنی است و نه تحول تاریخی فهم مسلمانان از آن. فخری در نظریه‌های اخلاقی در اسلام، تطور فلسفه اخلاق اسلامی را در پیوند با کلام و فلسفه نشان می‌دهد، ولی تمرکز اصلی او بر نظریه‌های اخلاقی متکلمان و فیلسوفان است، نه بر زبان اخلاقی قرآن در سنت تفسیری. همچنین پژوهش‌هایی مانند آثار گلدزیهر، ریپین و وات، تاریخ تفسیر و اندیشه اسلامی را از منظر شکل‌گیری مکاتب و روش‌های تفسیری بررسی کرده‌اند، اما زبان اخلاقی قرآن را به عنوان مسئله‌ای مستقل و تاریخی در مرکز تحلیل قرار نداده‌اند.

با وجود آنکه درباره اخلاق قرآن، مفاهیم اخلاقی قرآن، تاریخ تفسیر قرآن و نظریه‌های اخلاقی در اسلام پژوهش‌های ارزشمندی انجام شده است، در ادبیات موجود چند خلأ اساسی دیده می‌شود. نخست آنکه بسیاری از پژوهش‌ها، مانند آثار مربوط به اخلاق قرآن، بیشتر به

استخراج و طبقه‌بندی فضایل و رذایل قرآنی پرداخته‌اند و کمتر نشان داده‌اند که این مفاهیم اخلاقی در بستر تاریخی پنج قرن نخست اسلامی چگونه فهم، تفسیر و بازتولید شده‌اند. دوم آنکه پژوهش‌های مربوط به تاریخ تفسیر قرآن، غالباً بر مکاتب تفسیری، روش‌های مفسران، منابع تفسیر و اختلافات کلامی تمرکز داشته‌اند و زبان اخلاقی قرآن را به‌عنوان مسئله‌ای مستقل و محوری بررسی نکرده‌اند. سوم آنکه آثار مربوط به فلسفه اخلاق اسلامی، معمولاً از متکلمان و فیلسوفان مسلمان آغاز می‌کنند و کمتر پیوند مستقیم میان زبان اخلاقی قرآن و شکل‌گیری تدریجی نظریه‌های اخلاقی در کلام، تفسیر و فلسفه اسلامی را نشان می‌دهند. چهارم آنکه در بسیاری از این مطالعات، جنبه اخلاقی بحث یا به صورت مفهومی و انتزاعی بررسی شده یا در ضمن مباحث تفسیری و کلامی پراکنده مانده است، در حالی که نسبت میان زبان قرآن و تربیت اخلاقی مسلمانان در دوره نخستین اسلامی نیازمند بررسی تاریخی منسجم است.

خلاً اصلی پژوهش حاضر از همین جا آشکار می‌شود: تاکنون کمتر پژوهشی زبان اخلاقی قرآن را از قرن اول تا پنجم هجری، به‌صورت پیوسته، تاریخی و تحلیلی بررسی کرده و نشان داده است که چگونه یک متن ثابت و حیانی، در عین حفظ اصول بنیادین اخلاقی، در دوره‌های مختلف تفسیری، کلامی و فلسفی، صورت‌های متنوعی از فهم اخلاقی را پدید آورده است. به بیان دیگر، مسئله مغفول در پژوهش‌های پیشین این است که تحول زبان اخلاقی قرآن نه صرفاً در سطح واژگان اخلاقی و نه صرفاً در سطح تاریخ تفسیر، بلکه در پیوند میان متن، مفسر، عقل کلامی، اخلاق عملی و نیازهای اجتماعی مسلمانان رخ داده است.

مقاله حاضر برای رفع این خلاء، زبان اخلاقی قرآن را در سه سطح هم‌زمان بررسی می‌کند: نخست، سطح زبانی و بیانی، یعنی شیوه‌هایی مانند امر، نهی، تشویق، انذار، توصیف فضایل و ترسیم رذایل؛ دوم، سطح تاریخی - تفسیری، یعنی تحول فهم این زبان از مواجهه مستقیم و عملی مسلمانان نخستین تا تحلیل‌های نقلی، کلامی، عقلی و فلسفی؛ و سوم، سطح اخلاقی - تمدنی، یعنی نقش این زبان در شکل‌دهی به ارزش‌هایی مانند عدالت، صدق، امانت، عفو، احسان، مسئولیت انسانی و تربیت اخلاقی جامعه اسلامی. از این جهت، نوآوری مقاله در آن است که میان اخلاق قرآن، تاریخ تفسیر، کلام اسلامی و فلسفه اخلاق اسلامی پیوند برقرار می‌کند و نشان می‌دهد که زبان اخلاقی قرآن در پنج قرن نخست اسلامی، هم دارای هسته‌ای پایدار از ارزش‌های اخلاقی بوده و هم ظرفیت تفسیرپذیری و گسترش تاریخی داشته است.

نوآوری پژوهش حاضر در آن است که برخلاف مطالعاتی که یا به تحلیل مفاهیم اخلاقی قرآن بسنده کرده‌اند یا تاریخ عمومی تفسیر و کلام اسلامی را بررسی نموده‌اند، این مقاله می‌کوشد زبان اخلاقی قرآن را در پیوند میان سه سطح تحلیل مطالعه کند: نخست، سطح زبانی و بیانی، یعنی قالب‌هایی چون امر، نهی، تشویق، انذار، توصیف فضایل و ترسیم رذایل؛ دوم،

سطح تاریخی - تفسیری، یعنی تحول فهم این زبان از مواجهه مستقیم و عملی مسلمانان نخستین تا تحلیل‌های نقلی، کلامی و فلسفی قرون بعد؛ و سوم، سطح اخلاقی - تمدنی، یعنی نقش این زبان در صورت‌بندی ارزش‌هایی چون عدالت، صدق، امانت و عفو در حیات فردی و اجتماعی مسلمانان. بر این اساس، مقاله حاضر نه صرفاً پژوهشی در تاریخ تفسیر است و نه صرفاً گزارشی از اخلاق قرآنی، بلکه تلاشی است برای نشان دادن اینکه چگونه زبان اخلاقی قرآن، در عین حفظ هسته‌های ثابت ارزشی، در بستر تحولات فکری و اجتماعی پنج قرن نخست اسلام، ظرفیت‌های تازه‌ای برای تفسیر، تعلیل و کاربرد اخلاقی یافته است.

مفهوم «زبان اخلاقی» در قرآن

پیش از ورود به مباحث تاریخی، لازم است روشن شود که منظور از «زبان اخلاقی» قرآن چیست. مقصود از زبان اخلاقی، شیوه‌ها و قالب‌های زبانی است که قرآن برای بیان مفاهیم اخلاقی و تربیتی به کار گرفته است. قرآن کریم به شیوه‌ای بدیع ترکیبی از زبان دستوری (امری و نهی)، زبان توصیفی، زبان ارشادی و زبان انگیزشی را در هم آمیخته تا پیام‌های اخلاقی خود را به مخاطب منتقل کند.

زبان دستوری: بخش قابل توجهی از آیات اخلاقی قرآن به صورت امر و نهی بیان شده‌اند؛ یعنی خداوند به انجام کارهای نیک فرمان می‌دهد و از کارهای بد باز می‌دارد. برای مثال، آیه ۹۰ سوره نحل که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» (به راستی خدا به عدالت و نیکی فرمان می‌دهد)، نمونه‌ای از بیان دستوری یک فضیلت اخلاقی (عدالت و احسان) است. زبان امری و نهی، صریح‌ترین شکل زبان اخلاقی در قرآن است که تکلیف عملی مسلمانان را در قبال فضائل و ردائیل مشخص می‌کند. (Izutsu, 2002)

زبان توصیفی: قرآن در کنار اوامر و نواهی مستقیم، بسیاری از مفاهیم اخلاقی را از طریق توصیف حالات مؤمنان نیکوکار یا کافران گناه‌پیشه منتقل می‌کند. به عنوان نمونه، قرآن متقین را چنین توصیف می‌کند: «الَّذِينَ يُتَّقُونَ فِي السَّزَاءِ وَالضَّرَاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ...» (آل عمران: ۱۳۴)؛ یعنی «کسانی که در راحتی و سختی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درمی‌گذرند». در این آیه، فضائل اخلاقی مانند بخشش و کظم‌غیظ در قالب توصیف رفتار اهل تقوا بیان شده است. این زبان توصیفی با ارائه الگوهای عینی، مخاطب را به سوی آن صفات سوق می‌دهد. (Draz, 2008)

زبان ارشادی و حکمی: بخش دیگری از زبان اخلاقی قرآن حالت نصیحت، اندرز و بیان حکمت به خود می‌گیرد. در این موارد، قرآن به بیان نتایج و حکمت‌های اخلاقی یک رفتار می‌پردازد و به صورت غیرمستقیم مخاطب را ارشاد می‌کند. برای مثال، می‌فرماید: «إِنَّ أَحْسَنَ ثَمَرِ

أَحْسَنُكُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اسراء: ۷)؛ «اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید به خود بد کرده‌اید». این بیان حکیمانه، مخاطب را به انجام نیکی ترغیب می‌کند بی‌آنکه صریحاً امر یا نهی کند، بلکه با نشان دادن نتیجه عمل اخلاقی، اثری ارشادی بر جای می‌گذارد (دراز، ۲۰۰۸).

زبان انگیزشی (تشویق و تنبیه): عنصر دیگری که به زبان اخلاقی قرآن قوت تأثیر می‌بخشد، وعده پاداش برای نیکوکاران و وعید عذاب برای بدکاران است. بسیاری از آیات اخلاقی پس از بیان یک دستور یا توصیه، به ذکر پاداش اخروی یا دنیوی آن عمل می‌پردازد یا عاقبت سوء ترک آن را گوشزد می‌کند. برای نمونه، در ادامه آیه پیش گفته از سوره آل عمران، پس از توصیه به عفو و کظم غیظ، آمده است: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ «و خداوند نیکوکاران را دوست دارد». این عبارت تشویقی، انگیزه درونی مؤمن را برای آراسته شدن به این فضیلت تقویت می‌کند. به طور مشابه، درباره ترک برخی گناهان می‌فرماید: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا» (فرقان: ۶۸)؛ «هر کس چنان کند با کیفر شدیدی روبرو گردد»، که هشدار است برای بازداشتن مخاطب از ارتکاب عمل خلاف اخلاق. بدین ترتیب، قرآن با ترسیم پیامدهای مثبت و منفی اعمال، از زبان هیجانی تشویق و تنبیه برای نهادینه کردن ارزش‌های اخلاقی بهره می‌گیرد. (Izutsu, 2002)

علاوه بر چهار گونه فوق، قرآن از اسلوب‌های بیانی متنوع دیگری نیز در انتقال مفاهیم اخلاقی استفاده می‌کند؛ از جمله به کارگیری تمثیل‌ها و داستان‌های اخلاقی از زندگی انبیا و صالحان، طرح پرسش‌های برانگیزاننده وجدان انسان، و یادآوری عهد فطری انسان با خداوند که همه در خدمت تقویت درک اخلاقی مخاطب است (Fakhry, 1994). مجموعه این شیوه‌ها، «زبان اخلاقی» قرآن را شکل می‌دهد که زبانی چندلایه و جهان‌شمول است. زبان اخلاقی قرآن از آن جهت اهمیت دارد که اخلاق را در ساختار کلی پیام قرآنی در جایگاهی محوری قرار می‌دهد. در نگرش قرآن، ایمان حقیقی تلازمی ناگسستنی با عمل صالح و خلق نیکو دارد؛ به عبارت دیگر، اخلاق بخشی فرعی یا حاشیه‌ای در دین نیست بلکه در متن رسالت پیامبر اسلام (ص) قرار دارد. قرآن کریم خود را «هُدًى لِلنَّاسِ» می‌خواند (بقره: ۱۸۵) که هدایتی همه‌جانبه در حوزه‌های عقیده، عمل و اخلاق است (Izutsu, 2002). بنابراین، توجه به زبان اخلاقی قرآن به منزله توجه به یکی از ارکان اصلی پیام قرآن است.

زبان اخلاقی قرآن در قرن اول هجری

این بخش نخستین جزء فرضیه مقاله را توضیح می‌دهد؛ یعنی مرحله‌ای که در آن زبان اخلاقی قرآن بیشتر به صورت مستقیم، عملی و تربیتی فهم می‌شد و هنوز به صورت گسترده

وارد تحلیل‌های نظری، کلامی یا فلسفی نشده بود.

در قرن نخست هجری، مسلمانان به شکل مستقیم و بی‌واسطه با آیات قرآن از جمله آیات اخلاقی روبرو بودند. نسل صحابه که تعلیم‌گرفته مکتب پیامبر(ص) بودند، به خوبی می‌دانستند که رسالت اصلی پیامبر، تربیت انسان بر اساس مکارم اخلاق است؛ چنان که در حدیث مشهور آمده است: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (همانا من برانگیخته شدم تا فضائل اخلاقی را به کمال رسانم). بر این اساس، برخورد مسلمانان صدر اسلام با آیات اخلاقی قرآن، برخوردی وجودی و عملی بود. هرگاه آیه‌ای در مذمت یک خصلت یا در ستایش خصلتی دیگر نازل می‌شد، صحابه می‌کوشیدند مصداق عینی آن را در زندگی خود بیابند و رفتارشان را مطابق آن تغییر دهند (Goldziher, 1970). برای مثال، زمانی که آیات ابتدایی سوره مؤمنون نازل شد که مؤمنان را به خشوع در نماز، پرهیز از لغوگویی، ادای زکات و حفظ امانت‌ها و پیمان‌ها توصیف می‌کرد (مؤمنون: ۱-۸)، اصحاب پیامبر این اوصاف را به منزله معیار سنجش ایمان خود تلقی نموده، در جهت تحقق آنها در نفس خویش تلاش می‌کردند.

زبان اخلاقی قرآن در این دوران عمدتاً بدون تفسیر نظری پیچیده، فهمیده و اجرا می‌شد. پیام‌های اخلاقی روشن قرآن، همچون راستگویی، وفای به عهد، صلۀ رحم، کمک به نیازمندان و پرهیز از ظلم، برای مخاطبان اولیه بدیهی و قابل عمل بود. به عنوان نمونه، دستور قرآن به عدالت در داوری: «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء: ۵۸) توسط خلفای راشدین و صحابه به سرعت در سنت حکمرانی مسلمانان وارد شد و عدالت به عنوان یک ارزش اساسی در حکومت اسلامی پذیرفته شد (Nasr, 2002). خطبه‌ها و نامه‌های برجای‌مانده از امام علی(ع) نیز گواه آن است که چگونه آیات قرآن مبنای نصایح اخلاقی به کارگزاران و مردم قرار می‌گرفت؛ برای مثال، علی(ع) در نامه به یکی از فرمانداران به آیه‌ای استناد می‌کند که عفو و مدارای رسول خدا را یادآور می‌شود: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ...» (آل عمران: ۱۵۹) و بدین ترتیب وی را به مدارا با مردم فرامی‌خواند (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

همچنین در سنت شفاهی آن دوران، روایت آیات اخلاقی بخشی از وعظ و خطابه‌های دینی را تشکیل می‌داد. قرآن به عنوان مرجع اصلی موعظه، پیوسته بر زبان واعظان جاری بود. واعظان نخستین، که بسیاری‌شان صحابه یا تابعین بودند، با استناد به آیات قرآن مردم را به تقوا و اعمال صالح ترغیب و از گناهان باز می‌داشتند. برای مثال، گزارش شده است که خلیفه دوم عمر بن خطاب در خطبه‌های خود، پیوسته آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» (نحل: ۹۰) را تلاوت می‌کرد و آن را به عنوان خلاصه‌ای از تعالیم اخلاقی اسلام به کار می‌برد. چنین مواردی نشان می‌دهد که آیات اخلاقی قرآن از همان ابتدا در حافظه جمعی جامعه اسلامی جای گرفته و به صورت مستقیم در گفتار عمومی و آموزش‌های دینی حضور داشته است.

در همین دوره، نخستین تلاش‌ها برای تفسیر آیات قرآن نیز آغاز شد که بعدها مبنای علم تفسیر قرار گرفت. هرچند در قرن اول هنوز تفسیر به صورت یک علم مدون شکل نگرفته بود، اما صحابه آگاه به معارف قرآن نظیر ابن عباس، ابن مسعود، عایشه و علی بن ابی طالب (ع) توضیحاتی در باب آیات قرآن ارائه می‌دادند که توسط شاگردانشان نقل می‌شد (Goldziher, 1970). بخشی از این روایات تفسیری مربوط به آیات اخلاقی بود. ویژگی این تفاسیر اولیه آن بود که اغلب به بیان مراد الفاظ قرآنی یا ذکر مصادیق خارجی آیه اکتفا می‌کردند و کمتر وارد تحلیل‌های عقلی یا پرسش‌های فلسفی می‌شدند. برای مثال، در تفسیر یکی از آیات مربوط به صدق و راستی، نقل شده است که از ابن عباس در مورد آیه «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: ۱۱۹) پرسیدند و او پاسخ داد منظور، همراهی با پیامبر (ص) و یاران صدیق اوست (طبری، ۱۹۸۷). این تفسیر نشان می‌دهد که صحابه آیه را در سیاق تاریخی و اجتماعی خود فهمیده و بر مصداق بیرونی آن تطبیق داده‌اند. اما در تفاسیر چند قرن بعد، همین آیه با نگاه کلی‌تر و توصیه‌گرایانه‌تری شرح داده شد.

به طور کلی، می‌توان گفت در قرن اول هجری تفسیر آیات اخلاقی قرآن عمدتاً ناظر به تبیین مصادیق و اجرای عملی آنها بود و هنوز تفصیل و تأمل نظری گسترده در باب مبانی اخلاقی صورت نگرفته بود. زبان اخلاقی قرآن در سده نخست به صورت بی‌پیرایه در زندگی مسلمانان جاری بود و چارچوب ساده و روشنی برای فضایل و رذایل ارائه می‌داد که نیازی به تأویل یا تجزیه و تحلیل پیچیده احساس نمی‌شد. با ورود به قرون بعدی، همین چارچوب اخلاقی ساده دست‌مایه تفاسیر عمیق‌تر و آراء متفاوت قرار گرفت که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

تحولات زبان اخلاقی در قرون دوم و سوم هجری

در این بخش، بخش دوم فرضیه مقاله پیگیری می‌شود؛ یعنی نشان داده می‌شود که چگونه زبان اخلاقی قرآن با پیدایش مکاتب تفسیری، منازعات کلامی و بحث‌های مربوط به حسن و قبح عقلی، از سطح فهم مصداقی و عملی فراتر رفت و به قلمرو تحلیل نظری و تعلیل اخلاقی وارد شد.

در دو قرن پس از نسل صحابه، جامعه اسلامی با چالش‌ها و پرسش‌های فکری جدیدی روبرو شد که به شکل‌گیری مکاتب مختلف تفسیری و کلامی انجامید. در این دوره، دو رویکرد کلی در تفسیر قرآن پدیدار گشت: رویکرد نقلی (یا روایی) که بر نقل مستقیم سخنان پیامبر و صحابه درباره آیات تأکید داشت، و رویکرد عقلی که به کاربرست اجتهاد و استدلال عقلی در فهم قرآن تمایل نشان می‌داد (Goldziher, 1970). تأثیر این دو رویکرد بر تفسیر آیات اخلاقی قرآن بسیار قابل توجه بود و به تحول زبان اخلاقی در تفاسیر انجامید.

از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، تلاش‌هایی برای گردآوری و تدوین تفاسیر قرآن آغاز شد. هرچند این تفاسیر اولیه مانند تفسیر منسوب به ابن عباس یا تفسیر مجاهد بن جبر (م. ۱۰۴ق) به طور کامل به ما نرسیده‌اند، منابع تاریخی نشان می‌دهد که این آثار عمدتاً تفسیری نقلی بوده و فهم اخلاقیات قرآن را به روایات صحابه و توضیحات لفظی محدود می‌کرده‌اند (Rippin, 1988). به تدریج اما مفسرانی مانند مقاتل بن سلیمان (م. ۱۵۰ق) کوشیدند تمامی قرآن را تفسیر کنند. تفسیر مقاتل که از نخستین تفاسیر جامع مکتوب است، گرچه ساده و آمیخته به روایات بعضاً غیرموثق بود، اما نشان‌دهنده گذار از انتقال صرف شفاهی به تبیین مکتوب مفاهیم قرآنی از جمله مباحث اخلاقی است (Watt, 1973). برای مثال، مقاتل ذیل آیات مربوط به صفات مؤمنان، شرح مختصری از هر صفت بر اساس احادیث نبوی یا داستان‌های تاریخی ارائه می‌داد که نوعی بسط اولیه زبان توصیفی قرآن محسوب می‌شود.

در مقابل این جریان سنت‌گرا، از نیمه قرن دوم هجری مکتب تفسیری-کلامی معتزله ظهور کرد که بر استفاده از عقل در فهم دین تأکید داشت. متکلمان معتزلی شعار «العدل والتوحید» را سرلوحه اندیشه خود قرار دادند و به اصل عدل الهی و اختیار انسان اهمیتی ویژه بخشیدند (اصول خمره معتزله) (ربانی گلیگانی، ۱۳۹۳، ۲۵۳). آنان معتقد بودند که حسن و قبح (نیکی و بدی) افعال، ذاتی و عقلی است؛ یعنی عقل انسان مستقل از وحی می‌تواند خوبی یا بدی بسیاری از اعمال را درک کند (Martin et al., 1997). انعکاس این نگرش در تفسیر قرآن آن بود که معتزله آیات اخلاقی را تنها اوامر تعبدی صرف نمی‌دانستند، بلکه برای آنها مبانی عقلی قائل بودند و می‌کوشیدند گزاره‌های اخلاقی قرآن را با موازین عقلانی سازگار و تبیین کنند. به عنوان مثال، درباره آیاتی که ظاهرشان نسبت گمراه‌سازی به خدا می‌دهد (مانند «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»)، مفسران معتزلی تأکید می‌کردند که اضلال الهی به معنای سلب توفیق از کسانی است که خود از روی اختیار در مسیر باطل قدم گذاشته‌اند، نه آنکه خداوند بی‌دلیل کسی را گمراه کند؛ بدین ترتیب عدل الهی محفوظ می‌ماند (Fakhry, 1994). این گونه تفاسیر عقلی، زبان اخلاقی قرآن را وارد مرحله‌ای تازه کرد که در آن برای احکام اخلاقی قرآن علل و حکمتی عقلی جستجو می‌شد و مفاهیمی همچون عدالت و ظلم در چارچوب فلسفه اخلاق مورد بحث قرار می‌گرفت (Watt, 1973).

از سوی دیگر، طرفداران تفسیر نقلی (همچون بسیاری از محدثان و فقها) رویکرد محتاطانه‌تری نسبت به تأویلات عقلی در اخلاقیات داشتند. آنان بر این باور بودند که باید در تفسیر آیات اخلاقی به نقل صحیح از پیامبر و سلف صالح اعتماد کرد و از ورود افراطی عقل در حوزه نصوص پرهیز نمود (Watt, 1973). این اختلاف مشرب در میان مفسران، به تفاوت‌هایی در لحن و محتوای تفسیر اخلاقی قرآن انجامید. برای نمونه، یک مفسر محدث‌گرای قرن سوم

ممکن بود آیه «وَمَنْ يَغْفُ عَنْ سَيِّئَةٍ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (شوری: ۴۰) را با ذکر حدیثی در فضیلت عفو و گذشت تبیین کند، حال آنکه یک متکلم عقل‌گرا به تحلیل چرایی برتری عفو بر انتقام از منظر مصلحت عمومی و فضیلت انسانی بپردازد. هر دو رویکرد مبتنی بر قرآن بودند اما زبان بیان‌شان متفاوت بود؛ اولی با اعتماد به اتوریته نقل دینی و دومی با تکیه بر استدلال اخلاقی.

از تحولات مهم دیگر در قرون دوم و سوم هجری، پیدایش نخستین آثار مستقل در زمینه اخلاق اسلامی است. مراد، کتاب‌ها یا رساله‌هایی است که به طور خاص به موضوع اخلاق و تهذیب نفس پرداخته‌اند، نه به صورت ضمنی در تفسیر یا حدیث. یکی از نخستین این آثار، ادبیات زهد و رقائق بود که در نیمه دوم قرن دوم رواج یافت. کتاب الزهد تألیف عبدالله بن مبارک (م. ۱۸۱ق) مجموعه‌ای از روایات و حکایات در باب ساده‌زیستی، پرهیزکاری و فضائل اخلاقی است که می‌توان آن را تلاشی برای گردآوری تعالیم اخلاقی اسلام به شکل منسجم دانست. پس از وی، احمد بن حنبل (م. ۲۴۱ق) و دیگران نیز آثاری با عنوان «کتاب الزهد» تدوین کردند که نشانگر دغدغه مستقل درباره اخلاق دینی بود. هرچند این متون ساختار فلسفی نداشتند و بیشتر گردآورده‌هایی از اقوال پیشوایان دینی بودند، ولی ظهور آنها حکایت از آن داشت که مسلمانان فراتر از تفسیر آیات، به تدوین نظام‌واره‌ای از اخلاق اسلامی احساس نیاز کرده بودند.

در کنار ادبیات زهد، آثاری در زمینه آداب و نصیحت نیز پدید آمد که پیوند نزدیکی با قرآن داشت. برای مثال، ترجمه و اقتباس از حکمت‌های ایرانی و هندی در قالب کتاب‌هایی چون کلیله و دمنه (ترجمه ابن مقفع در اواسط قرن دوم) و رسائل تربیتی، هرچند مستقیماً تفسیر قرآن نبودند، اما فضایل مورد تأکید قرآن مانند راستگویی، امانت و عدالت را به صورت حکایات تمثیلی ترویج می‌کردند. این امر نشان می‌دهد که فضای فکری جهان اسلام در قرون دوم و سوم، به سمت نظام‌مند کردن مفاهیم اخلاقی و تطبیق آنها با فرهنگ‌ها و خرده‌های گوناگون پیش می‌رفت.

به طور خلاصه، در دو قرن دوم و سوم هجری زبان اخلاقی قرآن در آیین تفاسیر و ادبیات اسلامی صورتی پیچیده‌تر و غنی‌تر یافت. تلاش‌های نقلی و عقلی در کنار هم باعث شدند که هم سنت سلف در تبیین اخلاقیات محفوظ بماند و هم افق‌های جدیدی برای فهم عقلی و کاربرد اجتماعی آموزه‌های اخلاقی قرآن گشوده شود. این روند در قرون چهارم و پنجم هجری با ظهور مفسران بزرگ و فیلسوفان مسلمان تداوم یافت و حتی ابعاد تازه‌ای پیدا کرد که در بخش بعد خواهد آمد.

زبان اخلاقی قرآن در قرون چهارم و پنجم هجری

این بخش مرحله تکمیلی فرضیه مقاله را بررسی می‌کند؛ مرحله‌ای که در آن زبان اخلاقی قرآن در تفاسیر کلاسیک، کلام عدلیه و آثار فلسفی اخلاق، صورتی نظام‌مندتر یافت و مفاهیم قرآنی در قالب نظریه‌های عدالت، فضیلت، تکلیف، اختیار و سعادت بازخوانی شدند. قرون چهارم و پنجم هجری را می‌توان دوران شکوفایی تفسیر و اندیشه اسلامی دانست که در آن میراث تفسیری پیشین سامان‌دهی شد و با علوم عقلی درهم‌آمیخت. در این دوره، مفسران بزرگی ظهور کردند که تلاش نمودند فهمی نظام‌مند و همه‌جانبه از قرآن - از جمله تعالیم اخلاقی آن - ارائه دهند. همزمان، فیلسوفان و حکیمان مسلمان نیز کوشیدند مبانی فلسفی اخلاق را با معارف قرآنی پیوند دهند و از این رهگذر زبان اخلاقی قرآن را در چارچوب‌های نظری جدید مطرح کنند.

یکی از چهره‌های برجسته تفسیر در اوایل قرن چهارم، محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰ق) است. طبری در تفسیر جامع خود جامع‌البیان، روایات گذشتگان را گردآوری و تحلیل کرد و بدین ترتیب مرجعی پایه برای تفاسیر بعدی فراهم آورد. روش طبری در تفسیر آیات اخلاقی آن بود که ابتدا اقوال مختلف صحابه و تابعین را پیرامون آن آیه نقل می‌کرد، سپس به ارزیابی آنها می‌پرداخت و سرانجام دیدگاه مختار خویش را که اغلب با موازین لغوی و سیاق قرآن سازگارتر بود، ابراز می‌داشت (McAuliffe, 1991). گرچه طبری خود به مکتب حدیث‌گرایان تعلق خاطر داشت، اما برخورد منصفانه‌ای با اقوال مختلف - حتی دیدگاه‌های مبتنی بر عقل - داشت و مثلاً در تفسیر مفهوم «عدل» در قرآن، هم روایت منقول از ابن عباس را ذکر می‌کند که عدل را به توحید تعبیر کرده، و هم نظر دیگری را که عدل را به انصاف با مردم معنا نموده است؛ آنگاه نتیجه می‌گیرد که آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ...» شامل هر دو بُعد عدل الهی (در عقیده) و عدل انسانی (در عمل) می‌شود (طبری، ۱۹۸۷). به این ترتیب، طبری گرایش داشت که مفاهیم اخلاقی قرآن را با حفظ جامعیت معنا تبیین کند و از تقلیل آنها به یک بُعد خاص خودداری ورزد. در سده پنجم هجری، یکی از درخشان‌ترین تفاسیر قرآن با رویکرد ادبی-کلامی نگاشته شد که تأثیر عمیقی بر فهم زبان قرآن - به ویژه در حوزه اخلاقیات - گذاشت: تفسیر کشاف اثر جلاله زمخشری (م. ۵۳۸ق). زمخشری که اندیشمندی معتزلی بود، با تکیه بر دانش عمیق بلاغت عربی، تفسیری ارائه داد که زیبایی‌های لفظی و معنایی قرآن را همراه با نکات عقلی و اعتقادی آشکار می‌ساخت. زبان اخلاقی قرآن در کشاف با دقت و نکته‌سنجی ویژه‌ای تحلیل شده است؛ برای نمونه، زمخشری ذیل آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (زلزال: ۷) تأکید می‌کند که آوردن کلمه «ذَرَّة» (کوچک‌ترین ذره) برای تأکید بر کمال عدالت خداوند است تا بفهماند هیچ کار نیکی، هرچند ناچیز، نزد خدا گم نمی‌شود و بی‌پاداش نمی‌ماند (زمخشری،

۱۴۲۹ق). وی با چنین استدلال‌هایی در حقیقت آموزه اخلاقی آیه (لزوم انجام خیر هرچند کوچک و امید به پاداش آن) را با اصل عدل الهی درمی آمیزد و زبان تشویقی قرآن را برجسته می‌سازد. زمخشری همچنین در تفسیر آیاتی که ظاهرشان تعارضی با عقل دارد، با تأویلات ادبی و کلامی هنرمندانه‌ای تلاش می‌کند پیام اخلاقی یا اعتقادی آیه را به شکلی معقول نشان دهد. هرچند رویکرد معتزلی او بعدها مورد انتقاد مفسران اشعری قرار گرفت، اما تأثیر او در عقلانی‌تر کردن فضای تفسیر قرآن - از جمله تفسیر اخلاقی - انکارناپذیر است. (Martin et al., 1997)

در کنار فعالیت مفسران، متکلمان و حکیمان دیگری در این دوران ظهور کردند که صریحاً به اخلاق قرآن با نگاه نظری و فلسفی پرداختند. یکی از این افراد فیلسوف بزرگ ابو نصر فارابی (م. ۳۳۹ق) بود. فارابی در آثار سیاسی-اجتماعی خود مانند آراء اهل مدینه فاضله، ضمن ترسیم مدینه فاضله، تأکید می‌کند که سعادت جامعه در گرو تربیت اخلاقی شهروندان بر پایه فضایل است (Parens, 2006). وی دین را راهی می‌داند برای ترجمان حقایق عقلی به زبان توده مردم؛ از این منظر، شریعت محمدی حاوی آموزه‌های اخلاقی‌ای است که در قالب تمثیلی و تشریعی، همان فضایل عقلی مورد نظر حکیمان را به جامعه منتقل می‌کند. بدین سان، زبان اخلاقی قرآن در نظر فارابی حاوی رمز و تمثیل‌هایی است که فیلسوف آنها را می‌شکافد و به اصول کلی سعادت و فضیلت ارجاع می‌دهد. هرچند فارابی مستقیماً به تفسیر آیات نمی‌پرداخت، اما مبانی‌ای گذاشت که بعدها برای تطبیق فلسفه اخلاق ارسطویی با اخلاق قرآنی به کار رفت.

نمونه شاخص در پیوند زبان اخلاقی قرآن با فلسفه اخلاق، اثر تهذیب الأخلاق ابن مسکویه (م. ۴۲۱ق) است. ابن مسکویه که از حکمای برجسته عصر آل بویه بود، کوشید نظریه فضیلت ارسطویی را با آموزه‌های اسلامی تلفیق کند (Fakhry, 1994). در کتاب تهذیب الأخلاق، او فصلی را به تحلیل فضائل اصلی (حکمت، شجاعت، عفت و عدالت) اختصاص داده و در ضمن آن از آیات قرآن و احادیث نبوی برای تأیید و تکمیل بحث بهره گرفته است. مثلاً در بحث عدالت، علاوه بر استدلال‌های عقلی در تنظیم اعتدال قوای نفس، به آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» استناد می‌کند و نتیجه می‌گیرد که دعوت قرآن به عدالت، همان اعتدال مطلوب در اخلاق فلسفی است که باید در نفس و جامعه برقرار شود (ابن مسکویه، ۱۹۶۶). ابن مسکویه با این رویکرد نشان داد که می‌توان زبان تکلیف‌گرای قرآن را به زبان فضیلت‌گرای فلسفی ترجمه نمود؛ یعنی مفاهیمی که قرآن به صورت امر و نهی بیان کرده، در فلسفه اخلاق به صورت ملکات نفسانی و فضایل درونی صورت‌بندی می‌شوند. کار او آغاز پیوندی بود که بعدها ادامه یافت و اوج آن را می‌توان در آثار فیلسوفان بعدی مانند خواجه نصیرالدین طوسی (م. ۷۲۲ق) و حتی در پروژه‌های فکری متأخرتر دید. اما در محدوده قرون چهارم و پنجم، تلاش ابن مسکویه نقطه عطفی در تفسیر اخلاقی قرآن به شمار می‌رود که از سطح بیان نقلی و کلامی فراتر رفت و

به تأمل فلسفی رسید. (Fakhry, 1994)

در همین راستا باید به کوشش‌های متکلمان امامیه در این دوره نیز اشاره کرد. در تفاسیر عالمان شیعه نظیر التبیان شیخ طوسی (م. ۴۶۰ق)، رویکردی عقلانی در تبیین آیات - به ویژه آیات اخلاقی - دیده می‌شود که تحت تأثیر فضای فکری معتزلی قرار داشت. شیخ طوسی در تفسیر التبیان هنگام بحث از آیاتی که حاوی مفاهیم اخلاقی‌اند، علاوه بر نقل اقوال مفسران پیشین، از استدلال عقلی و مبانی کلامی مورد قبول عدلیه (امامیه و معتزله) بهره می‌گیرد؛ مثلاً در آیه «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶) با تأکید بر اصل عدل الهی توضیح می‌دهد که خداوند تکلیف شاقّ فوق طاقت را روا نمی‌دارد، زیرا تکلیف به مالایطاق مخالف حکمت و عدالت است (طوسی، ۱۴۰۹ق). این گرایش عقلانی و عدالت‌محور در تفسیر، نشان از آن دارد که تا قرن پنجم هجری، زبان اخلاقی قرآن در چارچوب منظومه فکری عدلیه به خوبی فهم و تبیین می‌شد و مفاهیمی نظیر عدالت، قسط، مغفرت و وعید در پرتو اصول عقلی مورد شرح قرار می‌گرفت.

بدین ترتیب، می‌بینیم که در قرون چهارم و پنجم هجری زبان اخلاقی قرآن از سویی در تفاسیر جامع و کلاسیکی چون طبری و زمخشری توسعه یافت و از سوی دیگر در گفتمان فلسفی-اخلاقی فارابی و ابن مسکویه وارد مرحله جدیدی شد. در این دوره، اخلاق قرآنی هم در سطح نص و بلاغت آیات و هم در سطح نظریه اخلاق مورد مذاقه و نظام‌مندسازی قرار گرفت. این تحول زمینه‌ساز آن شد که بعدها اندیشمندان مسلمان در دوره‌های بعد، میراثی غنی از تفسیر اخلاقی قرآن و فلسفه اخلاق اسلامی در اختیار داشته باشند.

ویژگی‌های تحول زبان اخلاقی قرآن طی این دوره

آنچه در بخش‌های پیشین گزارش شد، اکنون در پرتو فرضیه اصلی مقاله جمع‌بندی می‌شود؛ یعنی باید نشان داد که ثبات اصول اخلاقی قرآن چگونه با تحول در شیوه‌های تفسیر، استدلال و کاربرد تاریخی آن‌ها جمع شده است.

مرور تطور تاریخی فوق نشان می‌دهد که زبان اخلاقی قرآن از قرن اول تا پنجم هجری دچار تغییراتی در نحوه تفسیر و کاربرد شده است. مهم‌ترین ویژگی‌های این تحول را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

۱. **از سادگی به ژرف‌اندیشی تحلیلی:** همان‌طور که دیدیم، فهم آیات اخلاقی در صدر اسلام عمدتاً بی‌تکلف و صریح بود؛ مسلمانان اولیه پیام آیات را به طور مستقیم می‌گرفتند و اجرا می‌کردند، بی‌آنکه نیاز باشد درباره مبانی فلسفی یا تفصیلات آن بحث کنند. اما رفته‌رفته با ورود اندیشه‌های کلامی و فلسفی، تفسیر زبان اخلاقی قرآن عمق بیشتری یافت. در قرون میانی،

مفسر دیگر تنها به «چه چیزی خوب است» اکتفا نمی‌کرد بلکه «چرا خوب است» و «چگونه باید آن را درک کرد» نیز برای او مطرح بود (Fakhry, 1994). برای مثال، مفهوم تقوا در قرن اول صرفاً به معنای انجام واجبات و ترک محرمات تلقی می‌شد، ولی در قرون بعد مباحثی پیرامون مراتب تقوا (تقوای عام، خاص، اخص) و رابطه آن با معرفت عقلی مطرح گردید که نشان از ژرف‌اندیشی بیشتر داشت. این گذار از شرح‌های ساده به تحلیل‌های موشکافانه، نتیجه طبیعی رشد علوم اسلامی و آشنایی مسلمانان با شیوه‌های استدلالی یونانی و ایرانی بود.

۲. از اخلاق فردی به ابعاد اجتماعی و سیاسی: در صدر اسلام، تأکید اصلی آموزه‌های اخلاقی قرآن بر تزکیه فردی و اصلاح رفتار شخصی بود؛ هر فرد مؤمن تشویق می‌شد راستگو، امین، بردبار، بخشنده و عادل باشد. اگرچه قرآن از همان زمان به عدالت اجتماعی و ارزش‌های جمعی نیز توجه داشت (مثلاً دستور به قسط میان مردم یا نهی از ظلم حاکمان)، اما بسط عملی این مفاهیم در سطح نهادهای اجتماعی نیازمند زمان بود. در قرون بعد، با شکل‌گیری دولت‌ها و جوامع گسترده اسلامی، تفسیر آیات اخلاقی نیز شامل مباحث اجتماعی و سیاسی شد. مفهوم عدالت که در ابتدا بیشتر فضیلتی شخصی و قضایی پنداشته می‌شد، اکنون به عدالت در حکومت و توزیع عادلانه امکانات در جامعه تعمیم یافت (Khadduri, 1984). علمای مسلمان آیاتی چون «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...» (نساء: ۵۸) را علاوه بر امانت فردی، به معنای سپردن مسئولیت‌های حکومتی به اهلش نیز تفسیر کردند. بدین ترتیب، زبان اخلاقی قرآن دامنه شمول گسترده‌تری یافت و مفاهیمی نظیر امانت، عدالت، تعاون و نهی از منکر در عرصه اجتماع و سیاست به کار گرفته شد. از سوی دیگر، منازعات سیاسی و فرقه‌ای نیز بر برداشت از برخی آیات اخلاقی اثر گذاشت؛ برای نمونه، مسئله «امر به معروف و نهی از منکر» در قرن سوم و چهارم به بحثی کلامی-سیاسی بدل شد که آیا این فریضه اجازه قیام علیه حاکم ظالم را می‌دهد یا نه، و هر گروه با استناد به آیات موضع خود را تقویت می‌کرد. (Cook, 2000)

۳. تأثیر عوامل فرهنگی و عقلانی: تحول در زبان اخلاقی قرآن صرفاً یک سیر درون‌دینی نبود، بلکه از تحولات فرهنگی و عقلانی گسترده‌تر جهان اسلام نیز تأثیر پذیرفت. با ترجمه آثار یونانی و ورود مفاهیم فلسفه اخلاق ارسطویی و رواقی به فرهنگ اسلامی در قرون سوم و چهارم، ادبیات اخلاقی مسلمانان غنی‌تر و نظری‌تر شد. فیلسوفان مسلمان مفاهیم یونانی مانند «فضیلت میانه» یا «حکمت عملی» را با مفاهیم قرآنی معادل‌سازی کردند؛ نتیجه آن شد که زبان اخلاقی قرآن را می‌شد با زبان فلسفی روز بیان کرد. همچنین میراث فرهنگی ایرانی و سنت‌های پندآموزی باستانی که از طریق مسلمانان ایرانی تبار به دنیای اسلام راه یافت، بر تفسیر اخلاقی قرآن اثر گذاشت. مثلاً مفهوم گذشت و مدارا که در فرهنگ ایرانی ارزشی والا داشت، در تفاسیر اخلاقی سده‌های میانه برجسته‌تر گردید و مفسران هنگام شرح آیاتی درباره عفو و کظم‌غیظ،

احیاناً از داستان‌های پادشاهان عادل یا زاهدان ایرانی برای تقریب به ذهن استفاده می‌کردند. از جهت عقلانی، مباحث کلامی پیرامون صفات خدا (عدل، رحمت، غضب) و افعال انسان (اختیار، نیت، گناه) مستقیماً در خوانش اخلاقی آیات قرآن بازتاب یافت. گروهی مثل معتزله که عدل عقلی را اصل قرار می‌دادند، بر آیات رحمت و عدل تکیه بیشتری داشتند و صفات قهریه را تأویل می‌کردند، در حالی که اشاعره با تأکید بر حاکمیت مطلق الهی، بر تسلیم به اوامر و نواهی تأکید می‌کردند حتی اگر حکمتی عقلی آنی برای آن نیابند. این اختلاف نگرش‌ها باعث می‌شد زبان اخلاقی قرآن گاه با ادبیات «وظیفه‌گرایانه» (تکلیف‌محور) و گاه با ادبیات «غایت‌گرایانه» (مبتنی بر نتایج و مصالح) تفسیر شود.

۴. پایداری اصول در عین تغییر در بیان: علی‌رغم همه تطورات یادشده، یک نکته اساسی در بررسی تاریخی زبان اخلاقی قرآن، ثبات نسبی اصول بنیادین اخلاقی است. ارزش‌هایی مانند راستگویی، عدالت، وفای به عهد، شفقت و عفت از ابتدای نزول قرآن تا قرون بعد، همواره به عنوان امور پسندیده و مورد تأکید باقی ماندند. هیچ‌یک از مکاتب تفسیری یا فرق اسلامی این اصول را نفی نکردند؛ اختلاف‌ها بیشتر بر سر تفسیر مصداق‌ها یا اولویت‌بندی آنها بود. برای مثال، همه گروه‌ها صدق را فضیلت می‌شمردند، اگرچه یک مفسر زاهد ممکن بود صدق را عمدتاً به صدق در نیت و باطن تفسیر کند و یک فیلسوف آن را به تطابق گفتار با واقع معنا نماید. بنابراین، می‌توان گفت در بطن سنت اسلامی یک هسته سخت اخلاقی وجود داشت که زبان قرآن آن را تثبیت کرده بود و تفاسیر مختلف نتوانستند آن را دگرگون کنند (Izutsu, 2002). آنچه تغییر کرد شیوه بیان و چارچوب نظری پیرامون آن هسته بود. گاهی بر جنبه اخروی و ثواب‌انگیز یک خصلت تأکید می‌شد، و زمانی دیگر بر بُعد اجتماعی یا فلسفی همان خصلت. این انعطاف‌پذیری در عین ثبات، از عوامل مهم ماندگاری و جهان‌شمولی پیام اخلاقی قرآن بوده است.

مجموعه این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که زبان اخلاقی قرآن پویا و تطورپذیر است، بی‌آنکه به نسبیت کامل دچار شود. در طی پنج قرن اول اسلامی، مسلمانان همواره برای اخلاق قرآنی اصالت و اهمیت قائل بودند اما نحوه فهم و کاربرد آن را با مقتضیات علمی و فرهنگی زمان خویش سازگار می‌ساختند. این روند تطور هوشمندانه، به غنای روزافزون اندیشه اخلاقی در تمدن اسلامی انجامید و زمینه را برای آثار بزرگ‌تری در حوزه اخلاق در قرون بعد فراهم کرد.

موردپژوهی‌های نمونه

برای ملموس‌تر شدن روند تحول تفسیر زبان اخلاقی قرآن، در این بخش به چند مفهوم اخلاقی مهم در قرآن اشاره می‌کنیم و تغییر برداشت‌های تفسیری از آنها را طی پنج قرن نخست اسلامی مرور می‌نماییم:

عدالت (عدل): عدالت یکی از والاترین مفاهیم اخلاقی در قرآن است که در آیات متعددی مورد تأکید قرار گرفته است (مانند نحل: ۹۰ و نساء: ۵۸). در تفسیرهای قرن نخست و دوم هجری، عدالت غالباً به معنای رعایت انصاف در داوری‌ها و رفتار با مردم فهمیده می‌شد. به عنوان مثال، صحابه عدالت را مترادف حق‌گویی و حق‌کرداری در امور روزمره می‌دانستند و مفسرانی چون مقاتل بن سلیمان عدالت را در درجه اول عدالت قضایی و ادای حقوق مردم تفسیر کرده‌اند (طبری، ۱۹۸۷). اما در تفاسیر قرون سوم به بعد، بُعد عقیدتی عدالت نیز برجسته شد؛ تحت تأثیر مباحث کلامی، عدل الهی به عنوان یکی از اصول اعتقادی (به ویژه نزد معتزله) وارد تفسیر آیات گردید (Martin et al., 1997). برای نمونه، قاضی عبدالجبار (م. ۴۱۵ق) ضمن تأکید بر عدل الهی، آیات عدالت را ناظر بر لزوم رعایت حقوق بندگان از سوی خلفا و حکام نیز می‌دانست و معتقد بود همان‌طور که خداوند عادل است، حاکمان مسلمان هم موظف به اجرای عدالت اجتماعی‌اند (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۵). در قرن پنجم، فیلسوفانی نظیر ابن‌مسکویه عدالت را نه فقط یک حکم شرعی، بلکه حالتی متعادل در نفس انسان تعریف کردند که تنظیم‌کننده سایر فضایل است و آیات قرآن را به مثابه دعوت به تحقق این تعادل در فرد و جامعه می‌نگریستند (ابن‌مسکویه، ۱۹۶۶). بدین ترتیب مفهوم عدالت در تفاسیر، از یک فضیلت ساده رفتاری به یک اصل فراگیر عقلی و اجتماعی گسترش یافت.

راستی (صدق): صدق یا راستگویی از جمله فضایل اخلاقی است که قرآن کریم به آن تصریح کرده و مؤمنان را به همراهی با "صادقان" فرمان داده است: «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: ۱۱۹). مفسران نخستین مانند ابن‌عباس، صدق در این آیه را بر مصداق‌های مشخصی چون صدق ابوبکر صدیق در ایمان یا به طور کلی بر صدق در گفتار تفسیر کرده‌اند (طبری، ۱۹۸۷). به بیان دیگر، در تفسیر اولیه صدق بیشتر یک توصیه رفتاری (دروغ نگفتن و حقیقی بودن در ایمان) تلقی می‌شد. اما به مرور، در تفاسیر عرفانی و اخلاقی قرون بعد، صدق معنای عمیق‌تری یافت. صوفیان سده چهارم و پنجم، «صادقین» در این آیه را به اولیاءالله و صدیقان (صاحبان مقام صدق در پیشگاه الهی) تفسیر کردند و همراهی با صادقان را کنایه از کسب صدق باطن و اخلاص دانستند (قشیری، ۲۰۰۲). همچنین فلاسفه اخلاق نظیر فارابی، صدق را صرفاً یک فعل زبانی ندانسته بلکه آن را مطابقت گفتار و کردار انسان با حقیقت (واقع‌گرایی اخلاقی) معنا کردند و به این ترتیب مفهوم صدق را از حوزه فردی به صداقت در نظام اجتماعی (مثل

صدق در وعده‌های حکمرانان) بسط دادند (Fakhry, 1994). بنابراین از تفسیر لفظی "راست بگوئید" در قرون اولیه، به تبیین فلسفی "با حقیقت همسو شوید" در قرون میانه حرکت صورت گرفت.

امانت‌داری (امانت): واژه امانت در قرآن هم به معنای خصوصیت اخلاقی امانت‌داری و هم در آیه مشهوری به صورت تمثیلی آمده است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (احزاب: ۷۲). در تفسیر اولیه، امانت به تکالیف دینی یا مجموعه اوامر و نواهی الهی تفسیر شد که انسان برخلاف موجودات دیگر عهده‌دار آن گشت (ابن عباس، نقل در طبری، ۱۹۸۷). ابن بیان که "امانت همان فرایض و واجبات است" در واقع تبیینی ساده و عملی از آیه بود: انسان بار مسئولیت اوامر اخلاقی و شرعی را پذیرفته است. اما مفسران بعدی آرای متنوع‌تری در باب امانت عرضه کردند. معتزلیان امانت را به عقل تفسیر کردند که خدا به انسان داد تا شایسته تکلیف و پاداش و کیفر شود؛ برخی حکمای متأخر نیز همین دیدگاه را با بیان فلسفی تأیید کردند که امانت الهی همان قوه تعقل و اختیار آدمی است (زمخشری، ۱۴۲۹ق). در مقابل، عرفا با نگاهی باطنی گفتند امانت ودیعه معرفت و محبت الهی است که بر دوش انسان نهاده شد و جز انسان (به نمایندگی از عشاق الهی) کسی تاب تحمل آن را نداشت. هر یک از این تفسیرها ابعادی از زبان اخلاقی قرآن را روشن می‌کند: تفسیر نقلی بر تکلیف‌مداری تأکید دارد، تفسیر عقلی بر شایستگی انسان به مدد عقل برای اخلاق‌مداری، و تفسیر عرفانی بر جنبه عشق و معرفت در پیمان انسان با خدا. تنوع این آرا در فاصله چند قرن، نشانگر ظرفیت بالای متن قرآنی در برداشت‌های اخلاقی گوناگون است.

عفو و گذشت: آموزه عفو (بخشایش خطای دیگران) در کنار عدالت از مفاهیم برجسته اخلاقی قرآن است. آیه «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا...» (بقره: ۱۰۹) و آیات مشابه، مسلمانان را به گذشت از خطای دیگران فرا می‌خواند و خود پیامبر (ص) الگویی در عفو و مدارا معرفی شده است. در تفسیرهای اولیه، تأکید بر مصادیق عملی عفو بود؛ مفسران شأن نزول‌هایی را ذکر می‌کردند که چگونه مثلاً این آیه درباره گذشت پیامبر از آزار مشرکان نازل شد یا درباره ترغیب ابوبکر به بخشیدن خطاکاری در ماجرای اِفک (نور: ۲۲) توسط نزدیکانش. هدف آن بود که مسلمانان بیاموزند در روابط شخصی کینه‌توز نباشند و به امید عفو الهی از انتقام صرف‌نظر کنند. با پیشرفت تفکر اسلامی، بحث‌های ظریفی پیرامون حدود عفو شکل گرفت. فقها مطرح کردند که عفو در حقوق شخصی (مثلاً گذشت از قصاص) پسندیده است ولی در حقوق عمومی اگر باعث تجری ظالمان شود، روا نیست. متکلمان نیز عفو الهی را در کنار عدل الهی مورد بحث قرار دادند و این سوال پیش آمد که خداوند تا چه حد گناهان را عفو می‌کند و آیا عدل با عفو تعارض ندارد یا نه (اشعری، ۱۹۵۳). فیلسوفان و علمای اخلاق، گذشت را به عنوان حالتی از کنترل خشم و

انتقام‌جویی تبیین کردند که نشان‌دهنده قوت نفس است؛ ابن‌مسکویه عفو را از لوازم جوانمردی می‌شمارد که انسان را شبیه به خداوند (که «عفو» است) می‌سازد و داستان‌های گذشت پیامبر را به عنوان تربیت‌کننده نفس ذکر می‌کند (ابن‌مسکویه، ۱۹۶۶). در اواخر قرن پنجم، امام محمد غزالی اگرچه اندکی پس از محدوده مورد بحث ماست، در احیاء علوم‌الدین ادامه همین مسیر را نشان می‌دهد که چگونه آیات قرآن درباره عفو مبنای تهذیب اخلاقی و تزکیه باطن قرار می‌گیرند (غزالی، ۲۰۱۱). بدین ترتیب مفهوم عفو از یک توصیه اخلاقی ساده در جامعه قبیله‌ای صدر اسلام، به یک فضیلت والای انسانی تفسیر شد که هماهنگ با حکمت و مصلحت در جامعه به کار گرفته می‌شود.

این موردپژوهی‌های نمونه نشان می‌دهد که در مورد هر کدام از مفاهیم اخلاقی قرآن، یک هسته ثابت و مورد اتفاق (ارزشمندی آن فضیلت) وجود داشته، اما نحوه برداشت و تفسیر لایه‌های معنایی آن در طی زمان توسعه یافته است. تفاسیر نخستین به راهنمایی عملی اکتفا کرده‌اند، در حالی که تفاسیر متأخرتر به تحلیل عقلی، اجتماعی و باطنی مفاهیم پرداخته‌اند. این تکامل تفسیری البته منحصر به چهار مثال فوق نیست و بسیاری مفاهیم دیگر نظیر صبر، احسان، توکل و غیره نیز شاهد چنین تحول معنایی در سنت تفسیری بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

بررسی روند تاریخی زبان اخلاقی قرآن از قرن اول تا پنجم هجری، فرضیه اصلی این پژوهش را تأیید می‌کند: زبان اخلاقی قرآن از حیث اصول بنیادین، پایدار و هنجاری باقی مانده، اما از حیث شیوه فهم، تفسیر و کاربرد، در بستر تحولات تاریخی، کلامی، تفسیری و فلسفی گسترش یافته است. در قرن نخست، مسلمانان آیات اخلاقی را عمدتاً به صورت مستقیم، عملی و تربیتی می‌فهمیدند و آن‌ها را راهنمای رفتار فردی و اجتماعی خود قرار می‌دادند. در قرون دوم و سوم، با پیدایش مکاتب تفسیری و کلامی، به‌ویژه بحث درباره حسن و قبح عقلی، مفاهیم اخلاقی قرآن وارد قلمرو تعلیل و تحلیل نظری شد. در قرون چهارم و پنجم نیز با شکل‌گیری تفاسیر جامع و آثار فلسفی اخلاق، زبان اخلاقی قرآن در قالب‌هایی نظام‌مندتر مانند عدالت، فضیلت، تکلیف، اختیار، سعادت و تهذیب نفس بازخوانی گردید.

اهمیت اخلاقی این تحول در آن است که قرآن در همه این دوره‌ها صرفاً متنی برای تلاوت یا تفسیر لفظی باقی نماند، بلکه منبعی زنده برای تربیت اخلاقی، سامان‌دهی وجدان دینی، تعریف مسئولیت انسانی و تنظیم مناسبات اجتماعی بود. از این منظر، تحول فهم زبان اخلاقی قرآن نه نشانه فاصله گرفتن از متن، بلکه نشانه استمرار حیات اخلاقی متن در شرایط تاریخی متفاوت است. بنابراین، مقاله حاضر نشان می‌دهد که پایداری ارزش‌های اخلاقی قرآن با پویایی تفسیر آن‌ها قابل جمع است؛ زیرا اصولی چون عدالت، صدق، امانت و عفو در همه دوره‌ها معتبر مانده‌اند، اما هر دوره متناسب با مسائل فکری و اجتماعی خود، لایه‌ای تازه از ظرفیت اخلاقی این مفاهیم را آشکار کرده است.

جمع‌بندی این روند نشان می‌دهد که معناهای اخلاقی قرآن در عین پایداری، از ظرفیت بالایی برای تفسیرپذیری برخوردار بوده‌اند. پایداری از آن جهت که ارزش‌های بنیادینی چون عدالت، راستی، امانت و احسان همواره جایگاه خود را در تفاسیر حفظ کرده و هیچ‌گاه از منظومه اخلاقی اسلام طرد نشدند؛ و تفسیرپذیری از آن رو که هر نسل متناسب با دانش و نیازهای خود، لایه‌های تازه‌ای از این مفاهیم را کاویده و برجسته ساخته است. به بیان دیگر، زبان اخلاقی قرآن همچون جویباری زلال است که از سرچشمه وحی جاری شده و با عبور از بسترهای گوناگون تاریخی، رنگ و ویژگی‌های آن بسترها را به خود گرفته بی‌آنکه اصل زلالیت خود را از دست بدهد. این خاصیت دوگانه، یکی از رازهای ماندگاری تعلیم قرآنی در طول قرون و تأثیر مستمر آن بر حیات فکری و معنوی مسلمانان بوده است.

این پژوهش نشان داد که رویکردهای تفسیری متفاوت (نقلی، عقلی، عرفانی) چگونه زبان

اخلاقی قرآن را به شیوه‌های گوناگون خوانده‌اند و هر یک بُعدی از کمالات اخلاقی اسلام را روشن کرده‌اند. بررسی تحولات یادشده همچنین می‌تواند به ما در روزگار کنونی بینشی ارزنده بدهد؛ اینکه چگونه می‌توان میان وفاداری به نصّ قرآن و پویایی در استنباط مفاهیم آن تعادل برقرار کرد. تجربهٔ مسلمانان در پنج قرن نخست به ما می‌آموزد که اتخاذ دیدگاه تاریخی و تطوری در فهم متون مقدس، نه تنها از ارزش و الوهیت پیام آنها نمی‌کاهد بلکه ظرفیت آن پیام را برای پاسخ‌گویی به نیازهای نسل‌های بعدی افزایش می‌دهد. (Rahman, 1982)

در پایان، شایان ذکر است که این تحقیق می‌تواند نقطهٔ آغازی برای پژوهش‌های گسترده‌تر باشد. بررسی زبان اخلاقی قرآن در دوره‌های بعدی (از قرن ششم هجری تا عصر مدرن) می‌تواند نشان دهد که آیا روند تحول مفاهیم اخلاقی همچنان به مسیر عقلانی‌تر و جهان‌شمول‌تر شدن ادامه یافته است یا دچار رکود و تکرار شده است. همچنین مطالعهٔ تطبیقی میان رویکرد اهل تسنن و تشیع در تفسیر اخلاقیات قرآنی، یا بررسی تأثیر زمینه‌های اجتماعی متفاوت (مثلاً اندلس در مقابل خراسان) بر فهم اخلاقی قرآن، می‌تواند ابعاد تازه‌ای از این موضوع را آشکار سازد. به طور کلی، زبان اخلاقی قرآن همچنان میدانی حاصلخیز برای تحقیق در تاریخ اندیشهٔ اسلامی است و درک سیر تحول آن به ما کمک می‌کند تا پیوند عمیق میان متن مقدس و زندگی اخلاقی مسلمانان را بهتر دریابیم.

فهرست منابع

۱. ابن عربی، محیی‌الدین. (۱۹۴۶) *فصوص الحکم*. قاهره: المطبعة الرحمانية.
۲. ابن کثیر، اسماعیل. (۱۹۹۰) *تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)*. بیروت: دارالمعرفة.
۳. ابن مسکویه، احمد. (۱۹۶۶) *تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق*. قاهره: دانشگاه قاهره.
۴. اشعری، علی بن اسماعیل. (۱۹۵۳) *مقالات الاسلامیین*. قاهره.
۵. ربانی گلپایگانی، علی. (۱۳۹۳) *فرق و مذاهب کلامی*. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۶. زمخشری، محمود. (۱۴۲۹ق) *الکشاف عن حقائق التنزیل*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۷. شریف رضی، (۱۴۱۴ق) *گردآورنده. نهج البلاغه*. قم: کتابخانه آیة‌الله مرعشی نجفی.
۸. طبری، محمد بن جریر (۱۹۸۷) *جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر طبری)*. بیروت: دارالفکر.
۹. طوسی، شیخ محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق) *التبیین فی تفسیر القرآن*. قم: مکتبه الاعلام الإسلامی.
۱۰. غزالی، ابوحامد محمد. (۲۰۱۱) *احیاء علوم‌الدین*. قاهره.
۱۱. قاضی عبدالجبار (عبدالجبار همدانی). (۱۹۶۵) *شرح الأصول الخمسة*. قاهره.
۱۲. قشیری، عبدالکریم. (۲۰۰۲) *لطائف الاشارات*. قاهره.
۱۳. گلدزیهر، ایگناتس. (۱۹۷۰) *مذاهب التفسیر الاسلامی*. ترجمه عربی: عبدالحلیم نجار. قاهره.
14. Cook, Michael. (2000) *Commanding Right and Forbidding Wrong in Islamic Thought*. Cambridge: Cambridge University Press.
15. Darraz, Muhammad Abdullah. (2008) *La Morale du Coran*. English trans. London.
16. Fakhry, Majid. (1994) *Ethical Theories in Islam*. Leiden: Brill.
17. Izutsu, Toshihiko. (2002) *Ethico-Religious Concepts in the Qur'an*. Montreal: McGill University Press.
18. Kadduri, Majid. (1984) *The Islamic Conception of Justice*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
19. Martin, Richard C., Mark R. Woodward, and Dwi S. Atmaja. (1997) *Defenders of Reason in Islam: Mu'tazilism from Medieval School to Modern Symbol*. Oxford: Oneworld.
20. McAuliffe, Jane Dammen. (1991) *Qur'anic Christians: An Analysis of Classical and Modern Exegesis*. Cambridge: Cambridge University Press.
21. Nasr, Seyyed Hossein. (2002) *The Heart of Islam: Enduring Values for Humanity*. New York: Harper.
22. Parens, Joshua. (2006) *An Islamic Philosophy of Virtuous Religions: Introducing al-Farabi*. Albany: State University of New York Press.
23. Rahman, Fazlur. (1982) *Islam and Modernity: Transformation of an Intellectual Tradition*. Chicago: University of Chicago Press.
24. Rippin, Andrew. (1988) *Approaches to the History of Qur'an Interpretation*. Oxford: Clarendon Press.
25. Watt, W. Montgomery. (1973) *The Formative Period of Islamic Thought*. Edinburgh: Edinburgh University Press.